

# اصول الاهیات مسیحی

جان مک‌کواری / حسین بصیرت

رسالت ش ۵۹۸۳، ۸۵/۷/۱۷



**چکیده:** نویسنده مقاله به دو دلیل اصول الاهیات مسیحی را انتخاب عنوان است. دلیل اول؛ این تنها کار تعصب‌آمیز و وسیع در زمینه خدانشناسی است که به وسیله یک متکلم انگلیسی در سال‌های اخیر نوشته شده است. دلیل دوم؛ این نشان دهنده مجموعه اقداماتی در زمینه اصطلاح‌شناسی است که بیان دوباره‌ای است از خداگرایی مسیحی، که به‌طور کلی از مکتب اگزیستانسیالیسم (اصالت وجود) و مخصوصاً از فلسفه هایدگر گرفته شده است. مک‌کواری بعد از یک تجزیه و تحلیل دقیق از وجود بشری به این نتیجه می‌رسد که، فقط به وسیله وحی‌ای الاهی می‌توان به سوالات ایجاد شده جواب داد، که از طرف خدا به مثابه «وجود مطلق» یا «وجود مقدس» باشد. او سپس به تجزیه و تحلیل عقیده وجود مطلق می‌پردازد. بعد از این تجزیه و تحلیل، دوباره به موضوع اول برمی‌گردد و تعریفش را از خدا به تفصیل بیان می‌کند. مک‌کواری با این بیان شروع می‌کند که، چه چیزهایی وجود نیست؟

رساله جامع علوم انسانی

وجود، خودش یک موجود نیست، وجود یک صفت، نوع و یا جوهر نیست. (بلکه زیر نهادی است که تصور می‌شود شالوده تمام مشخصه‌های پدیداری اشیا است.) وجود آنچه که بعضی اوقات فلاسفه به عنوان «مطلق» نامیده‌اند نیست. پس وجود مطلق چیست؟ وجود باید شامل «شدن» باشد. ما فقط تا آنجا می‌توانیم در مورد هستی و تفاوت آن با نیستی صحبت کنیم که شامل شدن باشد.

مک‌کواری در نظر دارد تا به همان نسبتی که اظهار نظرش در مورد خداوند به کار می‌رود، به همان نسبت در مورد موجودات محدود هم به کار رود، از این رو، وی چنین ادعا می‌کند که،

بازتاب اندیشه ۷۹

اصول  
الاهیات  
مسیحی

خداوند لایتغیر و بدون تغییر نیست. بدون بررسی «شدن» نمی‌توانیم به شناخت هیچ موجودی پردازیم و نمی‌تواند چیزی به عنوان «وجود مقدس» در کار باشد. مفهوم «وجود مطلق» را از طریق be-letting تفسیر می‌کند. اگر بخواهیم دقیق‌تر صحبت کنیم باید بگوییم «وجود مطلق» وجود ندارد اما هستی «ایجاد می‌کند». be-letting می‌تواند بیشتر از طریق اندیشه «حضور» و «جلوه» فهمیده شود. ما وجود مطلق را از طریق حضور و تجلی‌اش در موجودات خاص می‌شناسیم. در سلسله مراتب تکامل، وجود مطلق در موجوداتی که مراتب بالاتری دارند، نسبت به آنهایی که مراتب پایین‌تری دارند، تجلی بیشتر دارد. برای نمونه یک اتم هیدروژن و نفس انسانی، هر دو جلوه‌ای از هستی‌اند، اما نفس انسانی تجلی بیشتری نسبت به یک اتم دارد.

خداوند به عنوان «وجود مقدس» نیروی نهایی است که «ایجاد می‌شود.» او همه موجودات را به وسیله نیروی «کن فیکون» خلق می‌کند و زنده نگه می‌دارد. گرچه خداگرایی سنتی، ارکان و مبانی انسانی را تعدیل کرد یا آن را به طور نمادین تشریح نمود، اما هنوز به خداوند مانند «موجودی دیگر علاوه بر موجوداتی که در جهان می‌شناسیم» نگریسته می‌شود. مک کواری ادعا کرد که، «خداگرایی هستی‌شناختی او» این عقیده «که خداوند موجودی است که در کنار سایر موجودات قرار دارد» را باطل می‌کند و ما را به عقیده «یگانگی و بی‌همتایی» و «غایت» می‌رساند، که قبلاً اینها را در اختیار نداشته است.

وجود مطلق یک امر متعالی است و این واژه که تنها برتری خداوند را نسبت به جهان نشان می‌دهد، بلکه ویژگی «بالکلی دیگر بودن» او را در برابر هر آنچه که در جهان هست نیز نشان می‌دهد. وجود مطلق به عنوان وجودی [او] بی‌نظیر و متعالی نامیده شده است و بدون وجود مطلق که ایجادکننده موجودات است، موجودات نمی‌توانند وجود داشته باشند؛ اما وجود مطلق در موجودات دیگر حضور می‌یابد و جلوه‌گر می‌شود، بدون در نظر گرفتن موجودات، وجود مطلق از عدم قابل تشخیص نیست. از این رو، وجود مطلق و موجودات، نه می‌توانند کاملاً به هم شبیه باشند و نه می‌توانند از هم جدا باشند. این نظریه هستی‌شناختی با تجربیات دینی مطابق و مربوط است به امر قدسی، به عنوان موجودی عظیم و محبوبی بزرگ که به وسیله «دیگر بودگی» و «قرب» متمایز می‌شود.

اکنون سؤالات و ایرادات زیر را مطرح می‌کنم:

۱. مک کواری نتوانسته است آن طور که باید و شاید بین هستی به معنای ماهیت و هستی به معنای وجود، تفاوت قائل شود. بین این که یک شی چیست و یک شی وجود دارد.

۲. مک کواری نتوانسته است به طور مناسب تفاوت میان مفهوم X و وجود X را بیان کند. من می توانم مفهومی را از جوهر یا ماهیت X داشته باشم اگر چه آن X وجود نداشته باشد. من حتی می توانم X را به عنوان یک وجود تصور کنم (و با صراحت حکم کنم که آن وجود دارد) اگر چه آن X وجود نداشته باشد. در مورد خداوند نیز می توانم او را به عنوان واجب الوجود (وجود ضروری) تصور کنم (و به طور صریح حکم دهم که او وجود دارد) اگر چه هیچ تناقض منطقی در انکار خدا وجود ندارد. فقدان این تناقض، برهان هستی شناسی را در همه اشکالش، باطل می کند. حتی اگر خدا نبود، باز می توانستم ماهیت خدا را تصور کنم (با محدودیت هایی که به وسیله همانندی تحمیل می شوند). همچنین می توانستم او را به عنوان یک واجب الوجود تصور کنم، حتی اگر او وجود نداشت. خدا کثر چیزی که ایده واجب الوجود ایجاب می کند، این است که اگر خدا هست، او ضرورتاً هست، اما هیچ بحثی نمی تواند «اگر» را بر طرف کند.

او اشاره می کند که خداوند به عنوان یک موجود محدود و متناهی وجود ندارد. مک کواری این چنین نتیجه می گیرد: می توان مدعی شد که هنگامی که می گوییم «خدا وجود دارد» به کلی نادرست است و اگر این فکر را در ما ایجاد کند که بگوییم او مانند سایر موجودات است، ممکن است ما را به اشتباه بیندازد. اما بهتر است که بگوییم «خدا وجود دارد» تا این که بگوییم «خدا نیست».

۴. استفاده مک کواری از کلمه «هستی» به عنوان واژه ای که هم برخلاف دلالت دارد و هم بر موجودات محدود، واقعیت برتری خداوند را آشکار نمی کند.

۵. در استفاده از مفهوم be-letting مک کواری به طور غیر مجاز، از هستی محدود به هستی نامحدود، انتقال می یابد.

او دوباره بعد از توضیح بی میلی اش برای نسبت دادن وجود به خداوند، ادعا می کند که خدا (یا هستی) نیست، اما ترجیحاً او ایجاد می کند [موجودات را]. در اینجا دو نکته باید گفته شود:

نکته اول این که: به طور کلی تعریف هستی با واژه be-letting انسان را به اشتباه می اندازد. فقط خدا (به عنوان نمونه هستی نامحدود) ایجاد کننده است و همه موجودات محدود، نتیجه خلاقیت و ایجاد کنندگی او هستند.

نکته دوم این که: یک تجزیه و تحلیل بی طرفانه در مورد موجودات محدود باعث و جوب منطقی ایده «یک موجود نامحدود که در موجودات دیگر حضور و جلوه می یابد و آنها را ایجاد می کند» نمی شود. یک ملحد با دلایلی محکم می تواند پاسخ دهد که: او می تواند

موجودات محدود را به سادگی ببیند که وجود دارند و هیچ الزام منطقی وجود ندارد تا «وجود مقدس» که موجودات را با نیروی درونی و نیروی خلاقیت خود ایجاد می‌کند بدیهی فرض کنیم.

۶. مک کواری این طور تلقی می‌کند که، تغییر و شدن باید به خدا نسبت داده شود. وی تا آنجا پیش می‌رود که می‌گوید: وجود، منطقی خود را در تاریخ گسترش می‌دهد و واقعیت می‌بخشد. اما دلایلی را که باعث شده است خداشناسان سنتی قاطعانه بگویند «خداوند فعلیت محض است» بررسی نکرده است. همچنین او مشخص نکرده است که آیا خداوند در همه جنبه‌ها تغییر می‌کند یا نه؟

و در نهایت تنها مبنای او برای بدیهی فرض کردن تغییر در مورد خداوند، قابل تردید است. وی چنین ادعا می‌کند به علت اینکه، شدن دلالت بر وجود مطلق می‌کند، وجود مطلق نیز بر شدن دلالت می‌کند، اما ادعای او واضح و مشخص نیست و ما هیچ معیاری را برای سنجش میزان صحت آن پیشنهاد نمی‌کنیم.

## ● اشاره

### ۱. وجودشناسی مک کواری:

مک کواری در این نوشته، از دایرة المعارف روتلیج به گونه‌ای کاملاً تناقض آمیز درباره‌ی وجود بحث کرده است. اشکالی که بر وی شده، مبنی بر عدم تمایز وجود و ماهیت، اشکال نادرست و ناقصی است؛ زیرا اساساً مک کواری تمایز بین مفهوم وجود و عدم را نادیده انگاشته است و البته به خاطر متأثر بودن از عدم‌شناسی هایدگر، وجود را به عدم ارجاع داده است و این، یک خلط مفهوم بوده و از عدم تفکیک و تصور صحیح معنا و مفهوم عدم، ناشی شده است. زیرا فلاسفه اگزیستانسیالیست به اشتباه عدم را، امری موجود تلقی کرده‌اند.

از طرفی، تعبیر «وجود موجود نیست» تعبیری پارادوکسیکال و غلط است و با وجود این ادعا، خود نویسنده صفات وجودی و عینی را برای وجود نسبت داده است، که ناسازگاری آشکاری را در بیانش به ظهور می‌رساند.

### ۲. تعریف وجود به شدن:

اشتباه دیگر کواری این است که، اساساً شدن را در تعریف وجود وارد کرده؛ درحالی‌که این ویژگی، صفت اصلی موجود مادی است نه مطلق وجود و همه موجودات. یعنی شدن حتی در موجودات مجرد، مثل عقول و روح نیز، شدن در کار نیست (و شدن فقط مخصوص جهان مادی است) چه برسد به وجود متعالی خداوند و اصل وجود.

در واقع کواری در طبقه‌بندی و فهم مراتب وجود، ناتوان بوده و نتوانسته است که تحلیل و برداشت درستی از واقعیات و حقایق عینی داشته باشد. بنابراین وجود همه

موجودات را، یکسره به شدن تعبیر و تعریف کرده و خدا را هم در این برداشت و تعبیر نادرست داخل کرده است.

۳. خدا:

با اشتباه در خلط در میان طبقات وجود و فهم نادرست از هستی، باعث شده است که کواری دچار تناقض گویی‌های بسیار روشنی شود. این تناقض گویی‌ها علاوه بر وجود، درباره خدا نیز مشهود است.

چون وجود را موجود نمی‌داند، خدا را هم موجود نمی‌داند، چون وجود را به شدن و تغیر معنا می‌کند، خدا را نیز وجودی!!! متغیر می‌داند. حال پرسش این است که، اگر خدا وجود ندارد پس چگونه موجودات را به وجود آورده است و اصلاً ظهور و تجلی خدای معدوم چه معنایی دارد؟ چیزی که از اساس موجود نیست، اساساً تغیر و شدن آن چه معنایی دارد؟ اگر مراد از وجود و موجود تفکیک میان وجود و ماهیت باشد، نادرست است؛ زیرا موجود به معنای ماهیت نیست. و اگر تفکیک میان منشأ وجود و مخلوق بوده و معنای مشتق شیء به وجود آمده مراد باشد، باز هم نادرست است، زیرا در مشتق تغایر و تباینی میان ذات و صفت نیست. و از طرفی بنا به اتحاد ذات و صفت و مشتق، وجود همان موجود بوده و هیچ تباینی میان وجود و موجود نیست. از این رو نمی‌توان گفت چون خدا وجود است و وجود موجود نیست پس خدا موجود نیست. این که بگویم خدا وجود ندارد اما از طریق اندیشه به حضور و جلوه می‌رسد و هستی را ایجاد می‌کند، با هیچ اصل فلسفی و علمی سازگار نبود و تناقضی آشکار است.

۴. اشکالات وارد شده:

اشکالاتی که نویسنده به مک کواری وارد کرده، از جهاتی قابل نقد و بررسی است. اولاً این که او نتوانسته میان مفهوم وجود و ماهیت تفکیک قائل شود، اشکالی درست است؛ اما اساسی‌تر از آن، عدم تفکیک میان مفهوم وجود و عدم و مفهوم وجود و مفهوم موجود است. ثانیاً این که در انکار خدا هیچ تناقض منطقی وجود ندارد نادرست است، زیرا اقتضای منطق، اثبات ضرورت وجود بر خداست؛ آن هم به عنوان اصل خود وجود و عینیت آن با وجود (ماهیت انبیه)، بلکه فراتر از ضرورت منطقی ضرورت ازلیه برایش ثابت می‌شود و انکار چنین ضرورتی در واقع تناقض است. از طرفی عدم توجه به مبانی هستی‌شناسی در ساختار فلسفه اسلامی، موجب خلط‌های متعددی شده است که یکی از آنها، تمایز میان وجود خدا با وجود موجودات است؛ در حالی که همه اینها (خدا و موجودات) دارای ضرورت هستی هستند، اما ضرورت خدا ضرورت ازلیه و ذاتی است و ضرورت موجودات، ضرورات بالغیر است.